

قوم خدا

جورج تاوارد

سطح متوسط

این کتاب ترجمه ای است از :

THE PEOPLE OF GOD

BY : GEORGE H. TAVARD, A.A.

1965 PAULIST PREES

شما و همهٔ جانورانی که با شما باشند نسلاً بعد نسل تا به ابد. قوس خود را در ابر می‌گذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهانست خواهد بود و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همهٔ جانوران ذی جسد می‌باشد بیاد خواهم آورد و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند و قوس در ابر خواهد بود و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همهٔ جانوران است از هر ذی جسدی که بر زمین است» (پیدایش ۹: ۱۲-۱۶).

بنابراین خدای نوح، خدای بشریت است که انسان را مجازات می‌کند زیرا گناهان افراد به قومی که خدا برای خویش ساخته و از تمام موجودات زندهٔ روی زمین تشکیل شده بود بشدت آسیب می‌رساند.

پس سابقهٔ قوم اسرائیل به یک تفکر انسان‌مداری می‌رسد. این موضوع حتی در دوران‌هایی که قوم اسرائیل خود را تنها برگزیدهٔ خدا و یگانه قوم نجات یافته می‌دانست، فراموش نشد. حتی در ابتدای کتاب مقدس، به عنوان تصویری از امور آینده گنجانیده شد یعنی به عنوان پیشگویی نجات نهایی بشر و ورود تمام دنیا به قوم مقدسی که

Humanism - ۱

قوم خدا

خدا يك قوم را دعوت می‌کند

یکی از ویژگی‌های مذاهب کتاب مقدس این است که خدا یک فرد مشخص را دعوت نمی‌کند بلکه یک قوم را دعوت می‌کند. خدایان ادیان خاور دور، اگر بتوانیم آنها را خدا بنامیم، افراد را بسوی خویش می‌خوانند و بواسطهٔ تجارب عرفانی و انزوا، آنها را از مردم دور می‌سازند. برعکس خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، خدای یهودیان و مسیحیان و تا اندازه‌ای، خدای قرآن افراد را بطور فردی بسوی خویش فرا نمی‌خواند تا بدانوسیله آنها را از بشریت دور نگه دارد. او یک قوم را بسوی خود می‌خواند، گروه و جمعیتی از افراد بشری که روابط انسانی متقابل دارند و از طریق ریشه‌ای مشترک و تاریخی همسان، یک آگاهی سازمان یافته و یک میراث معنوی و فراگیر، یک قوم یا ملت را تشکیل می‌دهند.

نویسندگان سفر پیدایش در آن هنگام که قوم خدا در حال بازسازی خویش بعد از دوران تبعید بابل بود عهد خدا با نوح را بیاد می‌آورند. آنان به عمق سنت‌های این قوم رفته و آنها را بخاطر آیندگان تدوین نمودند. این عهد، عهد خدا با تمام بشریت بود.

«این است نشان عهدی که من می‌بندم در میان خود و

وی، همچنانکه به تدریج در نور خداوند ساخته می‌شد، یعنی تا آنجا که به زندگی او مربوط است، خانه وی زنش است که از طریق او قوم ساخته خواهد شد و در رحمتش قدرتهایی را حمل می‌کند که بدانوسيله خانه برپا خواهد شد.

بنابراین عهد نمی‌تواند از طریق هاجر کنیز ادامه یابد. اسماعیل پسر هاجر اگر چه ممکن است مورد لطف و برکت خدا قرار گیرد و «پدر دوازده رئیس» (پیدایش ۱۷:۲۰) شود، اما عهد باید از طریق سارا، زن ابراهیم پایدار گردد. فقط پسر ابراهیم بودن برای ادامه عهد کافی نیست - زیرا اسماعیل نیز همانند اسحاق پسر ابراهیم و حتی نسبت به او بهتر بود - بلکه باید پسر زن ابراهیم باشد، زنی که مادر خاندانش بوده و ذریت او را به دنیا می‌آورد.

خدا از طریق این زن، خانه قوم خود را برپا می‌کند. بر اساس تفکرات و قراردادهای انسانی، این قوم نتیجه موفقیت یا همکاری مستحکم و شهادت به مردانگی و نیرومندی یک پدر نیست. قوم، ثمره همکاری استوار و ابدی دو طرف است و شهادت به باروری زنی است که توسط خدا بعنوان همسر انتخاب شده است. برکتی که قوم را پایه‌گذاری کرد فقط برکت ابراهیم نبود بلکه به همان میزان برکت سارا نیز بود:

«خدا به ابراهیم گفت اما زوجه تو سارای، نام او را سارای
مخوان بلکه نام او ساره باشد و او را برکت خواهم داد و

خدا ملکوت خود را برایش برقرار کرده بود. اما یهودیان می‌بایست این جهانشمولی را از طریق کشف هویت تاریخی و روحانی خود درک می‌کردند، کشفی که برایشان ضربه روحانی دردآوری بود.

وقتی موسی گروههایی ناهماهنگ و متفرق از ناراضیان را از مصر بیرون آورد، روایات و سنتهای مربوط به دعوت اجدادشان یعنی پدران قوم توسط خدا را با خود حمل می‌کرد. آنها ادعا می‌کردند که ابراهیم پایه‌گذار سنتها و روایات ایشان و همچنین ابتدای سرگردانی‌شان است، زیرا ابراهیم دعوت خدا را شنیده و آن را پذیرفته بود:

«خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش
و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم
بیرون شو. و از تو امتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم
و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود. و برکت
دهم به آنانی که ترا مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه
ترا ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت
خواهند یافت» (پیدایش ۱۲:۱-۳).

با این وجود در حکایت‌های مربوط به ابراهیم، عهد خداوند همیشه به تأخیر می‌افتاد. فقط بعد از سالهای زیاد، وقتی اسحاق متولد شد، نشانه‌ای از امکان تحقق آن دیده می‌شد. زیرا عهد بخاطر ابراهیم نبود بلکه به خاطر خانه او. خانه یک عبرانی یعنی خانواده اش بعد از مرگ

ابراهیم حقانیت می بخشد. بنابراین، نمی توان ارزش او را بسادگی و فقط بعنوان بدنیا آورنده قدرت مرد دانست بلکه او بعنوان مادر ارزشمند است. زن در ابتدا به عنوان مادر ظاهر نشد، اگر چه در خود چشم انداز یک مادر را دارد، بلکه عبرانیان او را آلتی برای ارضای خواهشهای جسمانی خود می دانستند و این تفکر هنوز هم اما با قوت کمتری رواج دارد. زن در ابتدا بعنوان انتخاب خود خدا ظاهر می شود: سارا در ابراهیم انتخاب نشد بلکه در خودش و برای خودش. او در خود خانه و قومی را در بردارد که خدا برای خویش و برای ابراهیم خواهد ساخت. او در خود از قبل آن قوم گردیده است.

بنابراین تصادفی نیست که قدیمی ترین سرود کتابمقدس به یک زن یعنی مریم خواهر هارون نسبت داده می شود:

«مریم نبیه خواهر هارون دف را بدست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دفها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند. پس مریم در جواب ایشان گفت: خداوند را بسرایید زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به دریا انداخت» (پیدایش ۱۵: ۲۰-۲۱).

این ابتدای روایتی طولانی از زنان شاعر، زنان نبیه و زنان افسانه ای است. از طریق دבורه، زنی که داوری می نمود (داوران ۵)، از طریق حنا مادر سموئیل (اول سموئیل ۲)، از طریق چهره های افسانه ای روت، یهودیت یا استر، از طریق تعمق حکمت بعنوان یک همراه مؤنث

پسری نیز از وی به تو خواهیم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتهای از وی بوجود خواهند آمد و ملوک امتهای از وی پدید خواهند شد» (پیدایش ۱۷: ۱۵-۱۶).

و درست زمانی که ابراهیم از سارا ناامید شده بود از خدا التماس نمود تا عهد به اسماعیل برسد و خدا در جواب وی چیزی گفت که بنظر ابراهیم ضد و نقیض می آمد:

«عهد خود را با اسحق استوار خواهم ساخت که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زائید» (پیدایش ۱۷: ۲۱).

بنابراین خدا با انتخاب خویش، قوم را در همان لحظه ای آفرید که یأس و نومیدی بر بشر غالب شده بود. و این انتخاب نه تنها شامل انتخاب ابراهیم و ذریت اوست بلکه تأکیدی است بر حقانیت فرزندان سارا به عنوان فردی برگزیده که خدا او را به نام مادر قوم می شناسد.

زن، سمبل قوم خدا

زن از همان آغاز سمبل قوم خدا می شود. انسان شناسان و جامعه شناسان می دانند که یکی از خصوصیات یک قوم، ادراک آن قوم از طبیعت و عمل زن است. زن در تعریف اینکه فرد به چه قومی تعلق دارد، نقش و وظیفه ای جهانی دارد، زیرا زن تجسم اندیشه وطن می باشد. در مورد قوم خدا، زن آن موجود انسانی است که به فرزند

(تورات) می یابد آنگونه که قوانین زیادی برای حمایت زن بوجود می آید. با توجه به افسانه های عبری در مورد پیدایش انسان و معرفی حوا به عنوان «مادر جمیع زندگان» (پیدایش ۳: ۲۰) می توان حقانیت او را درک کرد در حالیکه این نقش از محدوده توانایی آدم خارج است.

بنابراین قوم خدا بر اساس تصویری کاملاً مذهبی در مورد زن بنا می شود. این موضوع کاملاً ضد و نقیض بنظر می رسد زیرا عبرانیان در زندگیشان بعنوان یک ملت، توانایی نشان دادن فضایل زنانه مانند مهربانی و بخشش را نداشتند. آنها جنگجویان بیرحمی بودند. قانون آنها، خشونت نسبت به بیگانگان بود به استثنای کسانی که مسالمت صلح آمیز را پذیرفته و از آن حمایت می کردند. این قانون، مجازات را به همه کس و همه چیز سرایت می داد و قوانین روزه و توبه حتی شامل حیوانات نیز می شد. با این وجود احساس دلتنگی و کمبود برای نظم زنانه مسایل، همچنان وجود داشت. این دلتنگی و کمبود را در داستان دختر یفتاح که بوسیله پدر بیرحم و وحشی اش بعد از دو ماه مهلت قربانی شد بخوبی احساس می کنیم: «او با رفقای خود رفته برای بکارتش بر کوهها ماتم گرفت» (داوران ۱۱: ۳۸).

قوم خدا مقدس است

چنین بود که قوم خدا توسط اموری بظاهر ضد و نقیض شناخته و مشخص می شد. پارادوکس [قیاس ضد و نقیض] به معنی نکته ای

خدا «قبل از اعمال خویش از ازل» (امثال ۸: ۲۲)، از طریق محبوبه غزل غزلهای، از طریق «دختر» مزمور ۴۵، از طریق محبوب یهوه آنچنانکه بوسیله انبیا سروده شده، یهوه قوم خود را بسوی خویش دعوت می کند همانند عاشقی که محبوب خود را دوست می دارد:

«ای خواهر و عروس من به باغ خود آمدم،

مَر خود را با عطرهایم چیدم،

شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم،

شراب خود را با شیر خویش نوشیدم» (غزل غزلهای ۵: ۱).

«ای محبوبه من تو مثل ترصه جمیل،

و مانند اورشلیم زیبا

و مثل لشگرهای بیدق دار مهیب هستی» (غزل غزلهای ۶: ۴).

یهوه از طریق هوشع، اشعیا و حزقیال نبی، با تندی یا به نرمی با قلب اسرائیل سخن می گوید، با قلب مؤنث و لطیفی که دوستش می دارد:

«چنانکه مردی جوان، دوشیزه ای را به نکاح خویش

درمی آورد هم چنان پسرانت ترا منکوحه خود خواهند

ساخت و چنانکه داماد از عروس شادمان می گردد هم چنان

خدایت از تو مسرور خواهد بود» (اشعیا ۶۲: ۵).

نقش زن بعنوان سمبل قوم خدا، راهش را در حقانیت اسفار خمسه

(پیدایش ۱۸: ۱-۱۵). بنابراین ابراهیم مقدس است.

پولس قدیس بدرستی درک کرده بود که این تقدس به اعمال ابراهیم بستگی نداشت بلکه بخاطر ایمانش یعنی بخاطر فیض خدا بود: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این را برای وی عدالت محسوب کرد» (پیدایش ۱۵: ۶، رومیان ۴: ۳) و طبق آنچه پولس قدیس در ادامه توضیحاتش می افزاید، این عدالت محسوب شدن نه تنها به خود ابراهیم بلکه به ما نیز یعنی به تمام قوم خدا عطا شده است:

«لکن اینکه برای وی محسوب شد نه برای او فقط نوشته شد بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد» (رومیان ۴: ۲۳-۲۵).

بنابراین تمام قوم حتی کسانی که زیر عهد قدیم هستند تحت قانون فیض، محبت و رحمت خدا قرار دارند. تقدس قوم چیزی غیر از رحمت خداوند نیست، خداوندی که تقدس را بواسطه شناساندن خویش آفرید و هر آنچه را منظور نظر وی باشد، تقدیس می نماید. اسرائیل بدون اینکه از خود لیاقتی داشته باشند، قوم مقدسی است یعنی قوم مقدس خداوند. پیروزی قوم پیروزی خداست، قتل عام مردمی که بدست آنها مغلوب می شدند قربانی برای خدا و خوشایند خدای لشگرهاست.

است که نمی توان آن را درک کرد یا با استانداردهای شناخته شده تطبیق نمی کند و یکی از مشخصات خداست. خدایی که اجازه نمی دهد در مقولات صرفاً انسانی طبقه بندی شود. یک پارادوکس مشابه، بر کل تاریخ قوم خدا و تمام مراحل تشکیل آن در طی قرون اثر خواهد گذاشت. این پارادوکس، تقدس آن قوم است.

قوم خدا مقدس است. اما این تقدس چه نوع تقدسی است؟ در اینجا منظور از تقدس بهیچوجه فضایل شخصی نیست، روایات و سنتهای مربوط به ابراهیم، ایمان وی به وعده خدا و اطاعتش را در مقایسه با برادرزاده اش لوط نشان می دهد. ابراهیم کاملاً امین و شریف است. با این وجود به روشنی معلوم است که فضیلتی اصلی و مهم در خود ندارد. او زن خود را به دستهای فرعون مصر تسلیم می کند (ر. ک پیدایش ۲۰: ۱۰-۲۰) یا روایت دیگری که درباره ابراهیم می گوید وی زن خود را به پادشاه جرار واگذاشت (ر. ک پیدایش ۲۰: ۱-۸) که در نتیجه این کار، سلطنت آن پادشاه و شرافت زن خود را تحقیر نمود. ابراهیم اگر چه به خدا اطمینان دارد، اما از انسان می ترسد و زندگی خود را بر حیثیت و آبروی همسرش ترجیح می دهد. با این وجود در تقدس ابراهیم شکی نیست، همچنانکه روایت سفر پیدایش این تقدس را نشان می دهد: خدا چه کسی را مانند ابراهیم به هنگام شفاعت برای ساکنان سدوم مستجاب می کند؟ (ر. ک پیدایش باب ۱۹). چه کسی بجز ابراهیم یهوه را [در شمایل سه مرد] روبرو ملاقات کرد؟

سنت، سنتی است درباره راهی مشخص و معین بسوی خدا و درک طریق خود خدا برای نزدیک شدن به انسان.

تجلی خدا، راهی برای نزدیک شدن او به انسان

خدا از طریق «تجلی های خویش» به نزد موسی آمد. او به همین گونه نزد پدران قوم رفته بود. به همین سان نزد داوران و انبیاء خواهد رفت. از طریق ایلیا، اشعیا، حزقیال و دانیال تا تجلی مسیح که شاگردان جلال خدا را بر کوه تابور دیدند. مهمترین و مشهورترین تجلی خدا «بوتۀ مشتعل» است:

«فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوتۀ ای بروی [موسی] ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوتۀ به آتش مشتعل است اما نمی سوزد» (خروج ۳: ۲). و موسی آوازی شنید: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است... من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب» (خروج ۳: ۵-۶).

بوتۀ مشتعل برای یهودیان سمبل خدا شد که می سوزد اما از بین نمی رود. خدایی که بعنوان یک شعله، یک نور و یک آتش شناخته می شود و با این وجود، رحمتش برای مخلوقات آنچنان است که شعله

قوم خدا از ماقبل تاریخ به تاریخ گذر می کند

اگر قوم اسرائیل می خواهد به حیات تاریخی خود ادامه دهد بایستی سازمان یافته و متشکل شود و تقدس آن قوم، تأثیر خود را بر سازمانها و فرهنگش بگذارد. وظیفۀ موسی این بود که قوم را سازماندهی و متشکل نماید. عبرانیان به همراه او به تاریخ قدم نهادند.

عبرانیان مانند همه ملت های روی زمین بواسطۀ تجربۀ مشترکی که از تلاش های شگفت آور به منظور بنای خود داشتند و از طریق درد مشترکی که نسبت به مصائب و بلاهای طبیعی و تاریخی احساس می کردند، با هم متحد شدند. موسی مانند رهبری بزرگ، گروهی از ناراضیان را از طریق انقلاب، جنگ و پیروزی (خروج باب ۱۵)، از طریق سازماندهی و قانونگزاری (خروج باب ۲۰) که با دستی آهنین و نیرومند، حمایت می شد و بویژه از طریق درک منحصر بفردشان از تقدس، به یک قوم تبدیل کرد. این ادراک بخصوص، مفهوم ویژه ای از تقدس برای عبرانیان به همراه داشت که موسی به آنان می داد.

تعیین ساختار مذهبی یک فرهنگ در علم انسان شناسی اهمیت ویژه ای دارد. کسانی که خرابه های معبد وستا در روم باستان را می بینند، اضمحلال امپراتوری روم را بیشتر مشاهده می نمایند تا زمانی که باقیمانده آن امپراتوری را در دانوب یا بریتانیا ببینند. همینطور روایات و سنت های مربوط به موسی و دوران او الزاماً مذهبی است. این

«به خداوند گوش فرا دهید.» خدا پیام‌ها و پیامبران (فرشته، Mala-ak) را می‌فرستد، او کلمه است (dabar). او خدایی است که سخن می‌گوید.

بنابراین تفکر منحصر بفرد عبرانی در مورد ماوراء الطبیعه، تفکری مبتنی بر نبوت است. نبی برگزیده و فرستاده می‌شود تا سخن بگوید، خدا سخنان خویش را در دهان او می‌گذارد و نمی‌تواند چیزی غیر از خواست و اراده‌ی وی را اعلام کند و یا از فرمان او اجتناب و نافرمانی نماید. بر این اساس، ادراک عبرانی از تعلیم و حکمت، در شنیدن و در گشودن گوشهای مردم نهفته است.

اینهایی که بر شمردیم تجارب افراد برگزیده هستند. آیا تجربه‌ی روحانی انبیا از تجلی خدا می‌تواند در مورد افراد یک جامعه برگزیده نیز تجسم یابد؟ این مطلب، موضوع کتاب تثنیه است که روایت و سنت به اصطلاح تثنیه در مورد تاریخ الهیاتی اسرائیل در آن به اوج خود می‌رسد. اصلاحات مذهبی و سیاسی متعددی مخصوصاً در زمان یوشیا (۶۲۲) و در دوره بعد از بازگشت یهودیان از تبعید بابل، عبرانیان را وادار کرد تا درباره‌ی ریشه و منشأ خود، برخورد خدا با قوم و سرنوشتشان در آینده بیندیشند. اگر می‌خواستند حمایت یهوه را بدست آورند می‌بایست اعتقاد به خدای یگانه تقویت می‌شد. زیرا اگر یهوه قومی برای خود برگزیده به خاطر لیاقت قوم نیست. بنابراین حمایت خدا می‌بایست به تمایل قوم به سلوک در راه خدا و زندگی بر طبق

بدون نابودی چیزی، آن را با زبانه‌ی خویش دگرگون می‌کند. عبرانیان حقیقتاً می‌ترسیدند «هر کس خدا را ببیند می‌میرد.» اما منظور از چنین مرگی الزاماً مرگ جسمانی نیست مگر اینکه فرد، دشمن خدا باشد. این مرگ، مرگ روحانی است که انسان را از قلمرو ناپاکی به تقدس می‌کشاند. این مرگی است قربانی وار، مرگی که در مقابل راز عظمت و ابهت خدا، ترس را به انسان الهام می‌کند، مرگی که گذر به حیات نوین است.

خدا نمی‌خواهد قوم خود را بترساند. او می‌تواند سخت گیر و مهیب باشد اما حضور وی را می‌توان به لطافت در سکوت و آرامش، حس نمود. ایلیا مرد نازک دل و نرمخویی نبود، او در قتل عام ۴۵۰ نفر از انبیای بعل لحظه‌ای درنگ و تردید نکرد. اما وقتی خداوند بر روی کوه با وی سخن گفت، خداوند در باد نبود، در زلزله و در آتش نیز نبود: خداوند «در آوازی ملایم و آهسته» بود (اول پادشاهان ۱۹: ۱۲). به بیان دیگر، تجلی خدا همیشه غیر منتظره است. شکل آن به ابتکار و اراده‌ی خداوند بستگی دارد که نمی‌توان آن را زیر سؤال برد. تجلی خدا الزاماً اعلام یهوه است بعنوان کسی که سخن می‌گوید. ممکن است او را به عنوان آتش دید، یا مانند بادی ملایم حس نمود یا در رویایی عجیب مانند رویای حزقیال در وی تفکر کرد. تمام اینها فقط پیش در آمدی بر تجربه‌ی شنیدن است که سنگینی پیام‌های انبیا را شکل می‌دهد: «وحی یهوه»، «سخن خدا»، «بنابراین خداوند می‌گوید»،

تاریخ تمام بشریت باشد. در سنت نبوتی که کاملاً مشابه سنت تثنیه است، جهانشمولی نقشه های خدا از طریق خصوصیات برجسته اسرائیل به انجام می رسد. یهوه همیشه با قومی است که با آن عهد بسته است. زیرا همچنانکه اشعیا اعلام می کند:

«در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتهای بسوی آن روان خواهند شد. و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد» (اشعیا ۲: ۲-۳).

خود اورشلیم، یهودیه، اسرائیل و کل قوم، تجلی خدا خواهند بود. آن تجلی که سرانجام تمام ملتها بدانوسیله خداوند را خواهند شناخت. این رابطه پویا و زنده با یهوه، قوم را مقدس می سازد، قومی که خدا بعنوان تصویر خود بر روی زمین انتخاب کرده است. اما تقدس دومی هم از طرف قوم لزوم دارد - تقدس کسانی که فرمانها را نگاه می دارند و در راههای خدا سلوک می نمایند، کسانی که با محبت و اطاعت محض خود، به دعوت او جواب می دهند. در مورد کیفیت ماوراء الطبیعی و ضرورت سکونت خدا در صهیون و کوهش و در قلبهای آن، باید

امور الهی بستگی داشته باشد.

«خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید زیرا که شما از همه قومها قلیل تر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت و می خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود بجا آورد. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیة داد. پس بدان که یهوه خدای تو، اوست خدا. خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می دارند و اوامر او را بجا می آورند تا هزار پشت نگاه می دارد. و آنانی را که او را دشمن دارند بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک می سازد و به هر که او را دشمن دارد تأخیر نموده او را بر رویش مکافات خواهد رسانید» (تثنیه ۷: ۷-۱۰).

تقدس دوگانه قوم خدا

تقدس قوم خدا دوگانه است. در انتخاب شدن توسط خدا، کیفیتی اسرارآمیز و ماوراء الطبیعی وجود دارد. برگزیده خدا برای این است که نام او را نزد تمام ملتها بر خود داشته باشد و ابزار خدا برای هدایت

هنوز هم در کتابهای سموئیل زیر سؤال هستند به این منظور تأسیس شده اند تا بوسیله تقویت و رعایت قوانین و بوسیله توسعه و تشویق پرستش پرهیزکارانه، تقدس قوم را افزایش دهند. سازمان کهناتی برای کمک قوم در حفظ تقدس اخلاقی و وفاداری و اطاعت در نظر گرفته شده است. این تشکل که بایستی ویژگیهای غیرمادی و ضرورت موجودیت قوم را به همه بشناساند، قومی که با خدا پیمان بسته است. از دیدگاه نجات آنچه تجلی خدا یا اعلام خداوند می باشد بایستی از دیدگاه اخلاقی و حکومتی مبتنی بر یکتاپرستی باشد.

بر این اساس، جنبه سیاسی و فرهنگی تاریخ قوم خدا در عهد قدیم عمدتاً جستجویی برای نظم اجتماعی و دیدگاهی در مورد واقعیت تاریخی است که باید مبتنی بر یکتاپرستی باشد. اشکالات و محدودیتهای برقراری چنین نظمی عبرانیان و بعدها یهودیان را وادار کرد تا مرتباً به ایده آل‌هایشان اشکال جدیدتری بدهند و گذشته خود و میراث آن را در نور ایده آل‌های جدید یا ارزیابی‌های نوین و واقع‌گرایانه دوباره تفسیر کنند و در مورد ایده آل‌های یکتاپرستی بیشتر بیندیشند. آنها مجبور بودند آینده‌ای را که منتظرش بودند دوباره مورد توجه قرار دهند و سعی کنند آینده خود را با واقعیت‌های زمان تطابق بیشتری بدهند.

وفاداری و تقدس فردی وجود داشته باشد.

«چون پسران و پسران پسران را تولید نموده و در زمین مدتی ساکن باشید اگر فاسد شده صورت تراشیده و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بد است بجا آورده او را غضبناک سازید آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می‌آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می‌کنید البته هلاک خواهید شد و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت بلکه بالکل هلاک خواهید شد» (تثنیه ۴: ۲۵-۲۶).

تجسم بخشیدن به این وفاداری در قلب، آنچنان اشتیاقی برمی‌انگیخت که رهبران و قانونگذاران، هر از گاهی بر تاریخ گذشته اسرائیل تعمق می‌کردند تا درسهای مناسب برای آینده را از آن بیرون بکشند. کتاب تثنیه چکیده یکی از آن تعمق‌های دراز مدت است که با نگاهی عمیق به گذشته و تفکر در سخنانی که تصور می‌شود از آن موسی باشد، نگاشته شده است. موسی در این کتاب، تورات یا شریعت مقدس را خلاصه کرده، احیا نموده و دوباره قوت بخشیده است.

کتاب تواریخ ایام که تعمقی تاریخی درباره اسرائیل است همین مطلب را تا اواخر قرن چهارم بازگو می‌کند و اسرائیل گذشته را آنچنان مبتنی بر یکتاپرستی نشان می‌دهد که باید چراغ راه امروز و فردا نیز باشد. سازمانهای سیاسی در بهترین حالتشان و حتی پادشاهی داود که

کمک‌هایی از قبیل ارا به‌های جنگی و سواره نظام بدست آورد تا از یهودا مسلحانه دفاع نماید. حزقیا پس از انجام این کار با داوری اشعیای نبی روبرو گردید. اشعیا بر علیه پادشاه و سفیرش چنین نبوت کرد:

«وای بر پسران فتنه‌انگیز که مشورت می‌کنند لیکن نه از من و عهد می‌بندند لیکن نه از روح من، تا گناه را بر گناه مزید نمایند که برای فرود شدن به مصر عزیمت می‌کنند اما از دهان من سؤال نمی‌نمایند و به قوت فرعون پناه می‌گیرند و به سایه مصر اعتماد دارند. لہذا قوت فرعون خجالت و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود. زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلچیان وی به حانیس رسیده‌اند. همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند خجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه خجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود» (اشعیا ۳۰: ۱-۵).

این پادشاه که می‌بایست موقعیت و قدرت پادشاهی خود را نه تنها از نقطه نظر وابستگی سیاسی و استراتژی نظامی بلکه از دیدگاه علایق اخلاقی و مذهبی می‌سنجید، وضع سلطنتش روز به روز تغییر می‌کرد و بحرانی‌تر می‌شد. همچنانکه شعور مذهبی و اندیشه الهیاتی رشد می‌کرد و تجارب تلخ یا شیرین ایده‌آلهای مذهبی قوم خدا را تعیین می‌نمود ایده‌آل یکتاپرستی اگر چه ثابت بود اما به شکوفایی و تکامل

ایده‌آل‌های اجتماعی و مذهبی قوم خدا

قوم اسرائیل ایده‌آلهای متعددی را در تشکل‌ها و رویاهای سیاسی‌اش تعقیب می‌کرد. این ایده‌آل‌های اجتماعی و مذهبی ممکن بود دفعتاً یا به تدریج و در طول زمان مطرح شوند. زیرا نمی‌توان تمایز بین ایده‌آل‌های اجتماعی و مذهبی قائل شد وقتی که جامعه ایده‌آل به عنوان جامعه‌ای مبتنی بر یکتاپرستی فرض شود. هنگامی که ایده‌آل یکتاپرستی برای نظم جامعه، مردم و قوانین مطرح می‌شود، خود خداست که فرمانروایی می‌کند. این گفته با توجه به تلقی عبرانیان از خدا به این معنی است که خود خدا طریقی مهیا می‌کند تا موسی بتواند او را ببیند و سخنان او را بشنود. خدا کسی است که با انبیا روبرو سخن می‌گوید و همچنین نزد تمامی قومش می‌آید، با قلب قوم سخن می‌گوید، آن را به سوی خود جذب می‌کند، در مبارزات و کوششهای تاریخی‌اش آن راهنمایی می‌کند و برای آن قانون و شریعت وضع می‌نماید. یعنی با وجود رهبران قوم و نیروهای سیاسی نهایتاً فقط خدا حکومت می‌کند.

پادشاه به نام او عمل می‌کند. او نباید سیاست و خط مشی خود را دنبال کند بلکه باید از سیاست خدا پیروی نماید. در نتیجه ممکن است رهبران قوم خود را در بین داوریهای سیاسی گرفتار ببینند. گاهی این رهبران باید بین قدرت مادی و اعتماد به خدا یکی را انتخاب می‌کردند. حزقیای پادشاه وقتی خود را در معرض تهدید لشگرهای قوی و مهاجم آشور دید، سفیری به مصر فرستاد. مأموریت وی این بود که

تکیه خواهد نمود. چرا باید به مصر تکیه کرد؟ مصر کشوری است که خدا اسرائیل را از طریق رسالت موسی از آنجا آزاد کرد، کشوری که هفت بلا بر آن نازل شد، کشوری که لشگرهایش در عبور از دریای سرخ توسط یهوه نابود گشت، کشوری که حیاتش را از نیل می‌گیرد اما خود نیل بجای آب می‌تواند بواسطه کلام خدا به خون مبدل شود. چنین کشوری که تحت داوری خدا آنچنان ناتوان بود چگونه می‌تواند یهودا را از دست آشوریه‌ها محافظت نماید؟ اگر خدا در ایام خروج با قدرت و عدالت مطلق خویش با مصر برخورد نمود، چه چیزی باعث شد که پادشاه اسرائیل فکر کند نظر خدا نسبت به آن اینک تغییر کرده است؟

اساس واقعی سیاست پادشاه نمی‌بایست نیازهای لحظه‌ای قوم و قدرت ظاهری مصر در پایان قرن هشتم باشد، بلکه باید داوری ابدی خدا بر تمام مشرکان و بت پرستان باشد که قبلاً توسط موسی بیان شده بود و اکنون بوسیله اشعیای نبی تکرار می‌شد:

«وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصر فرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و بر عرابه‌ها زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیار قوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را برنخواهد گردانید و به ضد خاندان شریران و اعانت بدکاران خواهد برخاست. اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان

می‌رسید. بنابراین می‌توانیم چهار تفکر اساسی را توصیف کنیم: (۱) قوم خدا به عنوان جماعت خدا که در جماعت صحرا یعنی قهال شکل گرفت و در زمان خروج بوسیله موسی رهبری می‌شد. (۲) قوم بعنوان پیروان داود پادشاه، پادشاهی داود ایده‌آلی بود که بایستی تا حد امکان از آن پیروی کرد و در حفظ آن کوشید. (۳) قوم بعنوان ملتی که سرنوشت و تقدیرشان این است که از سختی‌ها و تجربه‌ها بگذرند. در این میان فقط گروه کوچکی باقی می‌ماند که خدا از آن طریق وعده‌هایش را به تحقق می‌رساند و عهد خود را سرانجام می‌بخشد. (۴) قوم بعنوان قوم مقدسین که بدون توجه به آنچه در زمین می‌گذرد، در آسمان سلطنت می‌کند.

قوم خدا بعنوان جماعت خدا

دلیل اینکه اشعیای اعتماد بر مصریه‌ها را تقبیح و نکوهش می‌کند، در ادراکش از قوم خدا نهفته است. اسرائیل ملتی مانند سایر ملتها نیست. قومی نیست که وضعیت خود را در گرو تصمیمات سیاسی و قدرت حامیانش ببیند. اسرائیل نباید از دیدگاه قدرت سیاسی خود را بنگرد. اسرائیل قوم خداست. اگر امروز شواهد روشنی مبنی بر هدایت قوم توسط خدا و محافظت آن از دست سناخریب پادشاه آشور در دست نداریم، شواهد فراوانی در گذشته وجود دارد. با قضاوت در مورد گذشته، شخص هم آشور و هم مصر را نفی خواهد کرد و فقط بر خدا

خدا برگزیده شد: «تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد» (اول تواریخ ۱۱:۲). او نخستین پادشاهی بود که بطور رسمی و تشریفاتی مسح گردید.

اگر چه تاریخچه سیاسی و نظامی داود در یک باب ذکر شده (باب ۲۷)، اما تاریخچه مذهبی وی توجه بیشتری را بخود جلب می کند. داود پرستش را بصورت سازمان یافته درآورد و اگرچه بنای معبد بوسیله پسرش سلیمان انجام شد اما داود بود که بطور مؤثر و جدی، مقدمات آن را آماده نمود به نحوی که معبد سلیمان حقیقتاً معبد داود است. نکات ضعف داود که در کتاب پادشاهان مذکور است در اینجا حذف شده است به نحوی که او را شخصی پاک و منزّه و بعنوان استانداردی می بینیم که تمام پادشاهان آینده اسرائیل با او مقایسه خواهند شد. قضاوت کتاب تواریخ در مورد پادشاهان دیگر یعنی جانشینان داود به طور مؤثری بر پیروی از پدرشان داود استوار است.

به این ترتیب، انتخاب داود به پادشاهی باید به عنوان واقعه ای مهم مد نظر قرار گیرد. همه ساختارهای اسرائیل بعنوان قوم خدا به این واقعه برمی گردد. داود انتخاب می شود تا «شبان» قوم خدا و بر آن «پیشوا» باشد. این تأکید بعوض پادشاه بیشتر بر قوم باقی می ماند. اما این قصد خداست که قوم برگزیده خود را توسط پادشاه برگزیده اش رهبری کند، بنحوی که شخصیت داود بعنوان وسیله ای در خدمت تفسیر دیدگاههای قوم خدا عمل می کند.

ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد» (اشعیا ۳۱:۱-۳).

بنابراین هدف غایی این است که اسرائیل همانند زمان خروج از مصر همچنان تحت هدایت و رهبری خدا باشد. اسرائیل جماعت قومی است که بوسیله مریم نبیه راهنمایی می شد و با شکرگزاری خدا را چنین ستایش می کرد: «خداوند را بسرایید زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به دریا انداخت» (خروج ۱۵:۲۱). تاریخ اسرائیل چیزی غیر از ادامه تاریخ خروج یعنی معجزه جاودان انداختن دشمنان به دریا، به فرمان خدا نیست.

قوم خدا: پیروان داود

سنت دوم که سرانجام اهمیت بسیار یافت و به گسترش ایده مسیحایی مربوط می شود، تأکید می کند که قوم خدا، قومی است که خدا، داود را برای آن فرستاد. این تفکر عمدتاً در کتاب تواریخ ایام معرفی می شود. در این کتاب تاریخ قوم اسرائیل در نور شخصیت بزرگ سیاسی و روحانی داود کلاً بازنگری می شود. داود پادشاهی است که کاهن و مزمورنویس نیز بود. تاریخ اسرائیل قبل از داود و حتی تاریخ جهان در شجره نامه ها خلاصه می شود. فقط با داود است که تاریخ واقعی اسرائیل شروع می شود. داود پادشاه بزرگی است که توسط

بنابراین لزوم تفسیر مجدد یا اصلاح علایق و تأکیدهای سیاسی بیش از حد بر ایده داودی احساس می‌شد. حزقیال در باب ۳۷، نقطه شروع و خلاصه چنین اصلاحاتی را بیان نموده است.

منظر استخوانهای خشک که به کلام یهوه دوباره زنده می‌شوند چکیده این دیدگاه است. استخوانهای خشک، اسرائیل در تبعید است که به هنگام فراخوانی توسط یهوه دوباره زنده خواهد شد همانگونه که او مردگان را از قبرهایشان فرامی‌خواند. این منظر درست همانند رویای حزقیال هرگز به واقعیت نپیوست و عملی نشد. زیرا حزقیال بازگشت صرفاً مادی اسرائیل به سرزمینش را ندید. این بازگشت باید روحانی و معنوی باشد. قوم رستخیز کرده حقیقتاً باید آن قوم مقدسی باشد که خدا از مصر بیرون آورده و پادشاه مقدس یعنی داود را برایش فرستاده بود. قومی که خداوند او دوست می‌داشت همانگونه که یک مرد نامزدش را دوست می‌دارد.

با این وجود قوم در بدست آوردن آن تقدس پیشین ناتوان بود، تقدسی که بنظر یهودیان خدا ترس، مشخصه خروج اسرائیل از مصر بود. آنها در همان حالی که با ایمانی قوی به گذشته نگاه می‌کردند چنین تقدسی را مد نظر داشتند. اگر همه قوم چنان که باید و شاید مقدس نمی‌شوند، اگر قوم به قدوسیت خدا جواب مثبت نمی‌دهد و با سلوک ننمودن در راه راست، قدوسیت وی را نادیده می‌گیرند، خدا حداقل این اندازه قدرت دارد که تقدس را در بخشی از قوم به تحقق

قوم خدا، قوم داود است، کسی که به شهرش اورشلیم وفادار می‌ماند و به دنبال پایتختی در شمال نمی‌گردد و بجای عبادت بر کوه جرزیم در سامره، در اورشلیم عبادت خواهد نمود. داود چه در زمان حیاتش و چه در خاطره قومش، پیوند اتحادی است که معرف اتحاد با یهوه می‌گردد. مسلماً خود داود ادعایی جز وفاداری به «یهوه، خدای اسرائیل، پدر ما» ندارد (دوم تواریخ ۲۹: ۱۰). او به یک معنی فقط حلقه زنجیری است بین گذشته قبل از داود و دوران پادشاهی اسرائیل و به معنی دیگر ظهور وی واقعه اصلی و مرکزی تاریخ عبرانیان است. و دقیقاً از آنجا که او شاه و کاهن است، قومش، قومی ملوکانه و کهنانتی خواهد بود.

بقیت وفادار

سومین ایده آل قوم خدا را در کارهای انبیای بزرگ می‌بینیم. بدون شک آن دو ایده آل اولی نیز در آثار انبیا یافت می‌شوند. اما یک تفکر نوین، راهش را در خودآگاهی اسرائیل تحت تأثیر بعضی از انبیای بزرگ پیدا می‌کند. سلطنت داود اگر چه ممکن است ایده آل بزرگی باشد با این وجود واقعیت تلخ بازسازی اورشلیم و یهودا بعد از بازگشت از تبعید، قوم را وادار کرد تا به دنبال ایده آل دیگری باشند. هر چه زمان پیش می‌رفت روشنتر می‌شد که سلطنتی همانند سلطنت داود، علیرغم نویسنده کتاب تواریخ، دیگر امکان شکل‌گیری نداشت،

می شود:

«برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید، اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و امتهای بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد... جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد... من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود» (اشعیا ۶۰: ۱-۳، ۲۱ و ۲۲).

قوم مقدسین حضرت اعلی

آخرین دیدگاهی که در اینجا باید ذکر شود، حل معمای اسرائیل را در جهتی دیگر دنبال می کند. در تعلیم بقیه، بخشی کوچک از یهودیان ایماندار، وفاداری خود به یهوه را تا زمانی که او تمام قوم را جلال دهد، حفظ می کنند. این چاره جویی بر مبنای تاریخ است و مستلزم مداخله مخصوص خدا در تاریخ می باشد تا به قوم تقدسی ببخشد که فاقد آن هستند. با این وجود می توان تصور کرد که چنین کاری بر روی زمین بوقوع نخواهد پیوست و جایگاه واقعی تقدس اسرائیل نه زمین بلکه آسمان است. اینها الزاماً دیدگاههای متناقضی نیستند. زیرا می توان

رساند، تقدسی که باید متعلق به همه باشد. این بخشش بقیه وفادار یعنی کسانی است که در ایمان و تقدس آنها ایده راستین قوم برگزیده باقی می ماند. بنابراین اشعیا چنین نبوت می کند:

«در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر بر زننده خودشان اعتماد نخواهند نمود بلکه بر خداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود و بقیه ای یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد. زیرا هر چند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیتی بازگشت خواهند نمود» (اشعیا ۱۰: ۲۰-۲۲).

تعلیم بقیه همچنانکه بوسیله اشعیا تفسیر می شود، مفهوم جانشینی را به طور ضمنی دربردارد. آن بقیه در نام تمام قوم و برای ایشان عمل می کند به نحوی که همه قوم نهایتاً بواسطه آن نجات می یابند. در متنی که به «سرودهای خادم رنج دیده» مشهور است، آن بقیه حتی به یک شخصیت نبوتی کاهش می یابد که از طریق وی، یهوه قصد خود را تحقق می بخشد و تمام قوم را نجات می دهد. آن بقیه حتی نماینده کل بشریت خواهد بود. زیرا اشعیا نجات تمام ملتها را وظیفه آن بقیه و آن خادم می داند. تعلیم بقیه به این ترتیب چرخه کاملی را طی کرده و به دیدگاه شگفت آور رستاخیز اسرائیل بعنوان مرکز انسانیت نوین ختم

مکاشفه ای که نمایانگر گذر قوم و بشریت از زمین به آسمان یا از این زمین به زمینی جدید است.

عهد جدید و رسالت عیسی

چهار ایده آل قوم خدا (قوم موسی، قوم داود، بقیت کوچک و قوم مقدسین حضرت اعلی) ما را به آستانه عهد جدید آورده است. تأثیرات اینها را می توان در نوشته های عهد جدید یافت و عیسی به وضوح نقش خود را بر روی زمین، به اندیشه بقیت کوچک و آن پسر انسان که در مکاشفه ها مذکور است ارتباط می دهد. او همچنین پیامش را به ملکوت ربط می دهد که بدانوسیله به انتظارات قوم درباره مسیح یا داود اشاره می کند. عیسی در باشکوهترین لحظه شام آخر، گذر یهودی یعنی سنت و روایت خروج را دوباره تفسیر می کند.

بنابراین عهد جدید و رسالت عیسی در نقطه مرکزی آن تفکراتی قرار می گیرد که قبلاً در رابطه با قوم مقدس مطرح بود. پس طبیعی خواهد بود که کلیسای اولیه مخصوصاً طبق تفسیرهای پولس قدیس، به خودش به عنوان قوم واقعی خدا بیندیشد. یعنی خود را وارث وعده های داده شده به پدران قوم و تحقق امیدهای قومی بدانند که از مصری بیرون آمده بود. سلطنت داود سرانجام در فرزند وی عیسی مسیح ادامه می یابد (یعنی عیسی پادشاه) و اینکه کلیسا باید خودش را بعنوان فیض جهانشمول و مرکز تمام ملت های روی زمین بشناسد. ملت هایی که تقدیرشان چنین است که نور را بیابند و جلال خدا را ببینند.

آسمان را بعنوان پاداش عدالت تصور نمود، بعنوان جایی که آن بقیت بخاطر وفاداریشان بر روی زمین، در آنجا جلال می یابند. بهرحال در دیدگاه های مربوط به آخرت شناسی تفاوت هایی وجود دارد.

بنابراین دیدگاه مکاشفه ای رشد کرد. دانیال در رؤیا دید که «مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد» آن کسی که «سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد» (دانیال ۷: ۱۳-۱۴). نکته قابل توجه این است که در رویای دانیال همان سلطنت، جلال و ملکوت هم به پسر انسان و هم به «قوم مقدسان حضرت اعلی» داده می شود:

«ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود» (دانیال ۷: ۲۷).

قوم مقدسان حضرت اعلی عملاً با پسر انسان که توسط خدا برای داوری جهان فرستاده شد شناخته می شود. نقش این قوم بر مبنای آخرت شناسی و مکاشفه است. از تحقق این مطلب بر روی زمین چیزی نمی دانیم. پیروزی نهایی آن به دنبال سختی ها و تجارت ناگوار بدست می آید اما می توان آن را به دو گونه تفسیر کرد. یکی در شکل سلطنتی هزار ساله به عنوان پیروزی نهایی یهوه و قومش که تا به ابد بر روی زمین سلطنت خواهد کرد و دیگری برعکس، بعنوان واقعه ای کاملاً

- ۸- نظریهٔ عبرانیان دربارهٔ تعلیم و حکمت در چه چیزی شکل می‌گیرد؟
- ۹- تقدس دوگانهٔ قوم خدا را نام ببرید.
- ۱۰- آنچه بنا به مکاشفه، تجلی یا اعلام خداوند است باید بر طبق حکومت و اخلاقیات، خداپرستی باشد، چرا؟
- ۱۱- وقتی که جامعهٔ ایده‌آل، یک جامعهٔ خداپرست باشد تمایز و فرق بارزی بین نظم اجتماعی و نظم مذهبی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در این مورد بحث کنید.
- ۱۲- فقط با داود است که تاریخ قطعی و واقعی اسرائیل شروع می‌شود. این موضوع را شرح دهید.
- ۱۳- مفهوم بقیت وفادار چیست؟
- ۱۴- ایده‌آل‌های پی‌درپی قوم خدا را به طور خلاصه شرح دهید.
- ۱۵- عهد جدید و رسالت عیسی در نقطهٔ مرکزی آن تفکراتی قرار می‌گیرد که قبلاً در رابطه با قوم مقدس مطرح بود. شرح دهید.
- ۱۶- قوم خدا، قومی ملوکانه و کهناتی است. شرح دهید.
- ۱۷- آیا تعلیم بقیت به مفهوم جانشینی است؟
- ۱۸- آیا تجربهٔ مربوط به تجلی را می‌توان در جامعه‌ای برگزیده و آن هم در سطح قوم تجسم کرد؟
- ۱۹- جنبهٔ سیاسی و فرهنگی تاریخ قوم خدا در عهد قدیم اساساً جستجویی برای یک نظم اجتماعی خداپرستانه و یک دیدگاه خداپرستانه در مورد واقعیت تاریخی بود. توضیح دهید.

این یک حقیقت است که الهیات مسیحی در مورد قوم خدا، در قرون اخیر تا اندازهٔ زیادی فراموش شده است. اما در مجمع دوم واتیکان، وضعیت تا اندازه‌ای تغییر کرد. این مجمع در «نظامنامهٔ کلیسا» این تعلیم را برجسته و احیا نمود که کلیسا قوم خداست. باید خود را آماده کنیم تا با تعمق در اطلاعات عهد جدید دربارهٔ قوم برگزیده و تعمق در تاریخ قوم از زمان پدرانمان ابراهیم، اسحاق و یعقوب تا زمان خادم وفادار خدا، عیسی، توسط راه خروج از مصر، پادشاهی داود، تبعید بابل و انتظارات آن نبی که می‌آمد تا قوم را به تقدس بازگرداند، این تعلیم را بهتر درک کنیم.

سوالاتی برای بحث گروهی

- ۱- آیا جهانشمولی دعوت انسان توسط خدا همیشه بوسیلهٔ عبرانیان ادامه می‌یابد؟
- ۲- چه کسی «خانه یک عبری» را بنا کرد؟
- ۳- زن به چه طریقی سمبل قوم خداست؟
- ۴- قوم خدا توسط امور به ظاهر متناقض (پارادوکس) مشخص می‌شود، توضیح دهید.
- ۵- تقدس قوم خدا به چه چیزی بستگی داشت؟
- ۶- موسی چگونه گروهی از ناراضیان را به شکل یک قوم درآورد؟
- ۷- تجلی الزاماً اعلامی از سوی یهوه است بعنوان کسی که سخن می‌گوید. توضیح دهید.